



## چندفرهنگی گرایی و هویت فرهنگی در غرب: ضرورت‌ها و مشکلات

Bhikhu Parekh, *Rethinking Multiculturalism; Cultural Diversity and Political Theory*, New York, Palgrave, 2000, 379 Pages

### مقدمه

امروزه چندفرهنگی گرایی، مذهب مختار در بحث‌های سیاسی و فلسفی غرب شده است. بسیاری از کشورهای مهم غربی نظیر ایالات متحده، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا و بسیاری دیگر، پذیرای نیروهای مهاجری شده‌اند که زیست - جهان خود را به تعبیر هابرماس رها کرده و برای کار به آنجا رفته‌اند. در برخی از کشورها، مهاجران از سرزمین‌هایی که سابقاً مستعمره این کشورها بودند، وارد شده‌اند. هندیان و پاکستانی‌ها در بریتانیا و الجزایری‌ها در فرانسه، از این نمونه‌اند. در ایالات متحده نیز سیاهان آفریقایی بردگانی بودند که به زور از آفریقا به آمریکا برده شدند(۱). بنابراین، جدا از پیشینه موجود مهاجران و نحوه ورود و پذیرش و فعالیت آنها، این افراد باعث بروز مشکلات و مسایلی در کشورهای غربی شدند. آنها از یک سو نیاز به نیروی ویژه در حوزه‌های پایین‌دستی را مرتفع کردند و از سوی دیگر، حضور همیشگی ایشان، نیازمند پذیرش آنها در درون کشور پذیرنده بود که این امر دو مشکل اساسی فرهنگی به دنبال داشت: یکی عدم پذیرش فرهنگ مسلط توسط مهاجران و دوم اکراه فرهنگ مسلط از شناسایی این گروه‌ها و همزیستی با آنها. طرفداران گروه‌های مهاجر به دنبال کشمکش برای آزادی، حق تعیین سرنوشت و شأن خود علیه تعصبات خاص و ایدئولوژیک و

نگرش‌ها و رفتارهای سرکوبگرانه ناشی از باورهای جهان‌شمول لیبرالی هستند. در مقابل، منتقدان، تقاضاهای مهاجران برای شناسایی را به معنی آزادسازی اخلاقی و فرهنگی، نسبیّت تمام هنجارها، کم‌مایگی، تن‌پروری و بیان محتوم به شکست فرهنگ غالب و در یک کلام، اخلاق و سیاست بی‌قواره و قاعده می‌دانند (ص ۲). این مسأله، جدا از بحث‌های سیاسی، مهاجرت و مشکلات فرهنگی، عوارض اخلاقی نیز برای جوامع غربی به همراه داشت. بنابراین نظریات مختلفی مبنی بر پذیرش واقعیت‌های تنوع فرهنگی، قومی و اجتماعی مطرح شد. این نظریات هم در حوزه اندیشه‌های لیبرالی و هم در حوزه اندیشه‌های اجتماع‌گرایی<sup>۱</sup> مطرح شده است. از دسته اول می‌توان به جان روالز، جوزف رز، و ویل کیملیکا اشاره کرد و در دسته دوم، السدیر مک ایتنایر، مایکل والزر، و تا حدی چارلز تیلر قرار می‌گیرند. جدا از این دو گروه مهم اندیشگی رایج در غرب، چندفرهنگی‌گرایی، مرحله فراتری از مرحله پذیرش «واقعیت» تنوع فرهنگی در غرب است و در گفت‌وگو با این دو حوزه اندیشگی، بر این باور است که تنوع (به ویژه فرهنگی) نه فقط امروزه باید به عنوان امری واقعی مورد پذیرش قرار گیرد، زیرا بسیاری از جوامع، چندفرهنگی هستند؛ بلکه تفاوت این نگرش جدید با دو رویکرد پیشین در این است که چندفرهنگی‌گرایی، گرایش به تنوع را «مطلوب» و «ضروری» می‌داند. پس واژه چندفرهنگی، اشاره به واقعیت تنوع فرهنگی دارد و واژه چندفرهنگی‌گرایی، پاسخ هنجارین به این واقعیت است (ص ۶).

بر این اساس، چندفرهنگی‌بودن منحصر به جوامع کنونی نمی‌شود و جوامع پیشامدرن نیز چندفرهنگی بودند. در عین حال، چندفرهنگی‌گرایی، خاص جوامع مدرن به ویژه در سده بیستم است و این امر بر اساس چهار واقعیت پدید آمده است:

یک. در جوامع پیشامدرن، اجتماعات اقلیت معمولاً وضعیت فرودستی‌شان را می‌پذیرفتند و سازگار با فضاهای اجتماعی و حتی جغرافیایی که برای آنها توسط گروه‌های غالب طراحی شده است، می‌ماندند.

دو. به واسطه استعمارگرایی، برده‌داری، هولوکاست، و صدمه جدی از حکومت‌های خودکامه کمونیستی، ما بهتر از پیش می‌فهمیم که دگماتیسم اخلاقی و روحیه ملازم با

خودبینی، نه فقط منجر به خشونت جدی می‌شود، بلکه ما را به کار زشت و ناپسند اخلاقی می‌کشاند. فهم ما از ماهیت، منابع و اشکال اصلی خشونت، عمیق‌تر شده و سرکوب از نظر اقتصادی و سیاسی، دشمنی در حوزه فرهنگی را نیز در پی دارد و این امر باعث تقویت اشکال دیگر اقتدارگرایی می‌شود. بنابراین، در اینجا عدالت اجتماعی‌ای مورد نیاز است که نه فقط اقتصادی، بلکه فرهنگی و مبتنی بر بهزیستی<sup>۱</sup> باشد. تمام اینها باید در نهایت منجر به پذیرش بیشتر تفاوت‌های فرهنگی، بازتعریف روابط بین سیاست و فرهنگ و احترام به فرهنگ و بخش‌های مهمی از اصول همگون‌کننده شهروندی شود.

سه. جوامع چندفرهنگی معاصر از نظر درونی با فرایند بسیار پیچیده جهانی‌شدن اقتصادی و فرهنگی در ارتباط است.

چهار. جوامع چندفرهنگی معاصر علیه پیشینه چندسده‌ای دولت - ملت‌های از نظر فرهنگی همگن و یکدست یا دیگ در هم جوش،<sup>۲</sup> پدید آمده‌اند (صص ۷-۸).

بنابراین، امروزه پرسش‌های مرتبط با حقوق فرهنگی اقلیت‌ها مطرح است؛ نظیر ماهیت حقوق جمعی، چرایی تفاوت فرهنگ‌ها، و اینکه آیا تنوع پدیده‌ای موقتی است یا دائمی؟، آیا این تنوع امری موجه است و چرا؟، آیا تمام فرهنگ‌ها احترام برابر را حفظ می‌کنند؟، آیا آنها باید در چارچوب خودشان یا در چارچوب ما یا به واسطه معیارهای جهان‌شمول قضاوت کنند و چطور این جهان‌شمولی پدید می‌آید و ما با هم می‌توانیم ارتباط داشته باشیم و تفاوت‌های عمیق‌مان را از بین ببریم؟ (ص ۹).

بر این اساس، چند گونه چندفرهنگی‌گرایی را می‌توان تعریف نمود:

۱) چندفرهنگی‌گرایی محافظه‌کارانه<sup>۳</sup>: این نوع از چندفرهنگی‌گرایی را می‌توان در نگرش استعماری آفریقاییان - آمریکایی به عنوان برده و خدمتکار دید که ریشه در نگرش‌های عمیق امپریالیستی اروپا و آمریکای شمالی دارد.

۲) چندفرهنگی‌گرایی لیبرال<sup>۴</sup>: که برابری طبیعی در میان سفیدها، آفریقایی‌های آمریکایی و دیگر جمعیت‌های نژادی را خواستار است. این نگرش در «همسانی»<sup>۱</sup> فکری میان نژادها،

1 . well-being

2 . melting pot

3 . conservative multiculturalism

4 . liberal multiculturalism

برابری شناختی و مصونیت عقلانی برای تمام نژادها برای رقابت برابر در جامعه سرمایه‌داری» ریشه دارد.

۳) چندفرهنگی‌گرایی چپ لیبرال<sup>۲</sup>: بر تفاوت‌های فرهنگی تأکید می‌کند و معتقد است که برابری نژادها، تفاوت در رفتار، ارزش، جهت‌گیری، سبک شناختی و اقدامات اجتماعی را در پی دارد.

۴) چندفرهنگی‌گرایی انتقادی<sup>۳</sup>: بازنمایی نژادها، طبقه و جنس را به عنوان نتیجه اختلاف اجتماعی بزرگتر در مورد نشانه‌ها و معانی می‌فهمد. در این روش، فقط بر بازی متن یا جایگزینی استعماری به عنوان شکلی از مقاومت (همانند چندفرهنگی‌گرایی چپ لیبرال) تأکید نمی‌شود؛ بلکه وظیفه‌محوری، تحول روابط اجتماعی، فرهنگی و نهادی که این معانی را گسترش می‌دهد نیز مد نظر است (۲). حال پرسش این است که بیکو پارک از چه منظری به بازاندیشی چندفرهنگی‌گرایی می‌پردازد. پارک با استفاده از نظریه سیاست‌شناسایی<sup>۴</sup> چارلز تیلر، آن را راه حل میان‌روانه، اخلاقی، فلسفی، و در عین حال عملی‌تر می‌داند. وی سیاست‌شناسایی را از درون دو منظر نظری یکتانگاری اخلاقی<sup>۵</sup> و اشکال چندگانگی<sup>۶</sup> در می‌یابد. منظر اول عمدتاً به یونان باستان و دوره مسیحیت مرتبط است و منظر دوم به بحث‌های ویکو، منتسکیو و هر در اشاره دارد.

## الف. یکتانگاری اخلاقی در برابر اشکال چندگانگی

یکتانگاری اخلاقی اشاره به این نگرش دارد که یک روش زندگی کاملاً بشری، درست و یا بهترین است و دیگر روش‌ها ناقص هستند؛ به گونه‌ای که آنها را می‌توان در زیر یک روش اصلی گنجانده (ص ۱۶). یکتانگاری اخلاقی دارای مفروضات زیر است:

۱) یکدستی و همگونی ماهیت بشری؛ یعنی تمام موجودات بشری هرچند که در زمان و مکان متفاوت باشند، ماهیت مشترکی دارند که شامل توانایی‌ها، تقاضاها و خواسته‌های خاص

1. sameness

2. left liberal multiculturalism

3. critical multiculturalism

4. politics of recognition

5. moral monism

6. forms of pluralism

می‌شود. یکتانگاری انکار نمی‌کند که افراد در ابعاد مهمی متفاوتند و دو موجود بشری دقیقاً یکی نیستند، بلکه اصرار دارد که آن تفاوت‌ها، وجوه خاص آنها را نشان می‌دهد نه بشریت آنها را و در ماهیت مشترک آنها، نفوذ و تأثیری ندارد. در این نظر، تفاوت‌ها مستقل نیستند و فقط نشانگر راههای متفاوت بیان ویژگی‌های جهان‌شمول مشترک به شمار می‌آیند.

۲) یکتانگاری، برتری اخلاقی و هستی‌شناسانه شباهت‌ها را بر تفاوت‌ها فرض می‌گیرد؛ زیرا فرض بر این است که فقط آنچه موجودات بشری در آن مشترک هستند، بشریت آنها را تشکیل می‌دهد. یکتانگاری معتقد است که شباهت‌ها از نظر هستی‌شناسانه، بسیار مهمتر از تفاوت‌هاست. تفاوت از فردی به فرد دیگر متفاوت است و به تنهایی، بخشی از بشریت‌شان را تشکیل نمی‌دهد.

۳) یکتانگاری اصرار بر ویژگی اجتماعی استعلای ماهیت بشر دارد. اگرچه این پدیده می‌تواند فقط در جامعه توسعه یابد، اما کاملاً متأثر از آن نیست. موجودات بشری اساساً در زمان‌ها و مکان‌های مختلف همسان هستند و فرهنگ‌ها و روش‌های زندگی‌شان در بهترین حالت تنها تفاوت اندکی را نشان می‌دهد.

۴) ماهیت بشر، به عنوان پایه زندگی، خوب است. محتوای زندگی خوب در پرتو حقایق محوری در مورد ماهیت بشری مشخص می‌شود (صص ۱۷-۱۸).

در مقابل این نگره، چندگانگی است که به فرهنگ نگاه خاص دارد. پارک ضمن اشاره به نظرات این متفکران، به نقد اصول هفت‌گانه آنها نیز می‌پردازد. به عبارت دیگر، پارک معتقد است با دفع این هفت خطای منطقی نگرش به فرهنگ، می‌توان به جامعه چندفرهنگی گرا نیل کرد. آنها عبارتند از:

۱) فرهنگ، کل متحد و سازواره است و از تنوع درونی و تنش‌هایش غافل می‌باشد. پارک این را اشتباه کل‌گرایی<sup>۱</sup> می‌خواند.

۲) فرهنگ‌ها واحدهایی خودکفا هستند، روحیه متمایزی دارند، اصول سازمان‌یافته و آدابی دارند و می‌توانند به سادگی متمایز و متفرد از یکدیگر باشند. پارک این را خطای تمایز<sup>۲</sup> می‌داند.

1 . the fallacy of holism

2 . the fallacy of distinctness

۳) طرفداران چندگانگی، نگرش ایستا به فرهنگ دارند. در حالی که می‌پذیرند فرهنگ، محصول فرایند تاریخی است، تصور می‌کنند که تا کنون، بدون تغییر بوده است. این از نظر پارک خطای پوزیتویستی، تاریخی و پایان تاریخی است.

۴) از این منظر، هر فرهنگ، بیان خاص و اندامواره از روح، روحیه و منش ملی و سطح توسعه ذهنی است. با این نگاه، فرهنگ و اجتماع یکسان انگاشته می‌گردد. پارک این را خطای قومی‌شدن فرهنگ می‌داند.

۵) چندگانه‌گرایان، جهت‌گیری‌های محافظه‌کارانه به فرهنگ دارند؛ زیرا فرهنگ را کل همگون می‌دانند و از این رو می‌پندارند که کوچکترین تغییرات، نتایج غیر قابل پیش‌بینی در پی دارد. بر این اساس، از اصلاحات باید پرهیز شود و یا با ملاحظات کامل باشد. این، خطای کفایت<sup>۱</sup> است.

۶) فرهنگ در این چارچوب نوعی کارگزاری جمعی خودجوش است که نیازمند یا بیانگر خودش در پیکره باورها و اعمال می‌باشد و از منطق و قانون درونی برخوردار است. هر فرهنگ، روحیه مسلط یا اصل سامان‌دهنده‌ای دارد که کم و بیش اعضای منفعل را به اقدام در روال خاص برمی‌انگیزاند. جای تعجب نیست که نظریه‌های فرهنگ فقط حوزه محدودی برای آزادی دارند. این را می‌توان خطای تعیین فرهنگی دانست.

۷) هر فرهنگ، روش خاص نگاه به جهان و ساخت‌بندی روابط بشری است و تمایل به حفظ و مشروع‌سازی نوع خاصی از نظم اجتماعی دارد. فرهنگ، نظامی از قدرت است؛ با دیگر نظام‌های قدرت پیوند دارد و هرگز از نظر سیاسی بی‌طرف نیست. این را نیز پارک خطای خودمختاری فرهنگی می‌نامد. (صص ۷۷-۷۹).

## ب. بازاندیشی در چندفرهنگی‌گرایی

چندفرهنگی‌گرایی، نه آموزه سیاسی با محتوای عمل‌گرایانه و نه نظریه فلسفی درباره انسان و جهان است، بلکه رویکردی به زندگی بشری است و سه بحث محوری آن عبارت است از:

یک. موجودات بشری از نظر فرهنگی، در درون جهان فرهنگی رشد و زیست می‌کنند و زندگی و روابط اجتماعی‌شان در شرایط نظامی از معنا و مفهوم سامان می‌یابد که ارزش قابل توجهی را در هویت فرهنگی‌شان دارد. این به معنی تعیین فرهنگی و غیرقابل نقد بودن باورها و اعمال نیست. بنابراین، تمام نگرش‌ها را نمی‌توان از منظر یک فرهنگ دید، بلکه باید با ارتباط و نقادی، در آنها بازناندیشی کرد (ص ۳۳۶).

دو. فرهنگ‌های متفاوت، نظام‌های متفاوتی از معنا و بینش زندگی را بازنمایی می‌کنند؛ زیرا هر یک، طیف محدودی از ظرفیت‌های بشری و احساسات را به عنوان بخشی از کلیت وجود بشری می‌دانند. از این رو، هر فرهنگ نیازمند آن است که دیگران را بهتر از خودش بفهمد، افق اخلاقی و فرهنگی‌اش را گسترش دهد و تصوراتش را در قبال مطلق‌انگاری خودش به کار گیرد. این، به این معنی نیست که نمی‌توان زندگی خوب در درون یک فرهنگ داشت، بلکه به معنی غنی سازی فرهنگی است و زندگی فرهنگی خودکفا، عملاً برای موجودات بشری در جهان مدرن غیرممکن است. همچنین بدین معنی نیست که فرهنگ‌ها نمی‌توانند مورد مقایسه و داوری قرار گیرند. آنها دارای احترام برابر و متقابل‌اند. هر یک از آنها، خیر خودش را برای اعضایش دارد. به بیان دیگر، تمام تفاوت‌های فرهنگی ارزشمند است. این نیز بدین معنی است که هیچ فرهنگی کاملاً بی‌ارزش نیست و حداقل از برخی جنبه‌ها می‌تواند انرژی خلاق برای حفظ خود داشته باشد. هیچ فرهنگی کامل نیست و حق تحمیل خودش بر دیگران را ندارد و فرهنگ‌ها عمدتاً از درون بهتر تغییر می‌یابند (صص ۳۳۶-۳۳۷).

سه. هر چند بخش عمده فرهنگ‌های بدوی، ذاتاً جمعی هستند و گفت‌وگوی همیشگی بین سنت‌های متفاوت و فاصله‌های فکری‌شان را بیان می‌کنند، اما این بدین معنا نیست که آنها فاقد همگونی درونی و هویت می‌باشند؛ بلکه هویت‌شان جمعی و شناور است. فرهنگ‌ها فراتر از تعامل آگاهانه و ناآگاهانه با یکدیگر رشد می‌کنند و بخشی از هویت‌شان چندفرهنگی است و به ندرت فرهنگ خالص وجود دارد. این بدین معنی نیست که هیچ فرهنگی قدرت حق تعیین سرنوشت و انگیزه درونی ندارد، بلکه بر مبنای نفوذهای خارجی است که روش خودمختاری‌شان را تفسیر و تشبیه می‌کنند.

رابطه فرهنگ با خودش و دیگران شکل می‌یابد و چندگانگی‌های درونی و بیرونی‌شان همدیگر را تقویت می‌کنند. یک فرهنگ نمی‌تواند ارزش فرهنگ‌های دیگر را نادیده بگیرد؛ مگر اینکه تنوع درون خود را بپذیرد. بنابراین، فرهنگ‌های بسته، هویت‌شان را در رابطه با تفاوت با دیگران تعریف و در مقابل نفوذشان مقاومت می‌کنند. یک فرهنگ نمی‌تواند به سادگی با تفاوت دیگران تعریف شود، مگر اینکه با توجه به تفاوت‌های درونی‌اش این کار صورت گیرد. گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها نیازمند این است که هر فرهنگی خودش را برای نفوذ و خواست‌یادگیری از دیگران بگشاید و به نوبه خود، نیازمند آن است که خود انتقاد و خواستار و توانا به گفت‌وگوی با خودش باشد (صص ۲۳۷-۳۳۸).

ترکیبی از این سه، یعنی فرهنگی‌سازی موجودات بشری، گریزناپذیری و مطلوب‌بودن تنوع فرهنگی، گفت‌وگوی بین فرهنگی و چندگانگی داخلی هر فرهنگ را، پارک چندفرهنگی‌گرایی می‌نامد (ص ۳۳۸).

### ج. مشکلات چندفرهنگی‌گرایی: ارزیابی انتقادی

به نظر می‌رسد، چندفرهنگی‌گرایی و بحث پارک در این زمینه، از سه منظر قابل توجه است:

منظر اول، ضرورت است؛ به این معنی که آیا پذیرش چندفرهنگی‌گرایی از سر ضرورت و برای رفع مشکل موجود غرب است یا منطبق با واقعیت‌های منطقی حوزه فرهنگ می‌باشد؟ به عبارت دیگر، پارک در بحث خود اشاره دارد که نه فقط پذیرش چندفرهنگی‌گرایی برای جوامع غربی به عنوان روش زندگی فراتر از یک ضرورت است و باید به آن به عنوان امر مطلوب نگاه کرد، بلکه این روش زندگی با مطالعه خود فرهنگ هم عقلانی به نظر می‌رسد. نکته مهم در اینجا است که الف) آیا این صرفاً نوعی روش زندگی است؟ پس اگر این طور است، ممکن است در جوامعی، روش دیگری را برای زیست بپذیرند که منطبق با فرهنگ غالب باشد. در این صورت، هدف، کسب رضایت می‌باشد و اینکه ضرورتاً چندفرهنگی‌گرایی مطلوب است، محل تأمل خواهد بود.



ب) از سوی دیگر اگر بحث را بخواهیم از منظر نظری بررسی کنیم، موضوع این خواهد بود که رضایتمندی در تطابق با حقیقت است. ممکن است به واسطه ناکامی در دستیابی به حقیقت فرهنگ، به تعبیر افلاتون، به نتیجه درخور نرسیم و ناگزیر رو به سوی گزینه‌های دیگر آوریم که در آن صورت، هر نگرشی از سر خواست نیست، بلکه از سر ضرورت است. بنابراین، پارک تنها می‌تواند ادعا کند که مردم عادی، بیشتر با روشی سرخوشند که با آن راحت باشند و آن را مناسب‌تر درک کنند و اصلاً اهمیتی هم نداشته باشد که این امر حقیقت است یا نه.

منظر دوم در ادامه منظر اول پدید می‌آید. اگر خطای هفت‌گانه پارک را بپذیریم، نکته این خواهد بود که اگر فرهنگ‌ها درست مورد ارزیابی قرار گیرند، در نهایت، در فرآیند طولانی گفت‌وگو و ارتباط با یکدیگر، تفاوت‌هایشان کاهش می‌یابد. در عین حال، جدا از اینکه این خطای هفت‌گانه باعث تقلیل‌گرایی اهداف اساسی و بنیادین هر فرهنگ می‌شود، هدف در چندفرهنگی‌گرایی کاهش تفاوت نیست؛ بلکه پذیرش زیست فرهنگ‌های متفاوت با یکدیگر است تا این تفاوت، مبنای اختلاف نشود. در اینجا، هدف تأیید یا نفی نگرش بنیادگرایانه نسبت به فرهنگ نیست، بلکه نشان‌دادن تناقض درونی بحث پارک است.

مهمترین انتقادی که به چندفرهنگی‌گرایان، وارد می‌سازند و به پارک هم وارد است، بحث حوزه سیاسی است. در واقع، چندفرهنگی‌گرایان به دنبال حفظ آموزه‌های خود از طریق حوزه سیاست هستند. بنابراین، پرسش این است که چگونه می‌توان ضمن عدم حذف آموزه‌های دیگر به واسطه پذیرش نسبی فرهنگی، از بروز اختلاف جلوگیری کرد؟ پاسخ پارک این است که ترویج اصول اساسی مبتنی بر موجودیت مشترک، تعهد به اجتماع سیاسی و وابستگی دوجانبه، باعث اجماع در حوزه سیاسی و پذیرش تفاوت‌ها خواهد شد (صص ۳۴۱-۳۴۲) و این سیاست شناسایی خواننده می‌شود. در عین حال، این نظریه، تضمین‌های مناسب در حوزه سیاسی فراهم نمی‌آورد و هم در حوزه کسب اصول مشترک و هم در شرایط بحرانی کشور، توانایی پاسخگویی ندارد. بر این اساس، به نظر می‌رسد پاسخ تیلر مناسب‌تر باشد. تیلر با استفاده از دولت بی‌طرف و حداقلی لیبرالی، دو راهکار را مد نظر دارد: الف) حمایت از حقوق اساسی افراد به مثابه موجود انسانی. ب) پذیرش نیازهای خاص افراد به عنوان اعضای

گروه‌های فرهنگی خاص (۳). در سیاست‌شناسایی، حوزه سیاسی و دولت، حوزه بی‌طرفی است و دولت فقط باید به عنوان کارگزار جامعه میان منافع متعارض و متناقض سازش ایجاد کند. این نگاه به مسایل سیاسی، به دوره بعد از رنسانس باز می‌گردد که حوزه‌های اجتماعی گوناگون مانند سیاست، فرهنگ، مذهب و اقتصاد از هم منفک شدند، هر یک کارکردی خاص یافتند و نظرات سیاسی در پی تحدید حدود دولت برآمدند تا در حوزه‌های دیگر دخالت نکنند. البته این تحدید همراه با بدبینی به جایگاه دولت، ریشه در تفکرات مسیحی دارد که همیشه از امور دنیایی به ویژه از میدان‌های سیاسی دوری می‌گزیند و روی این اصل بود که تفکرات سیاسی از رنسانس به بعد در پی تحلیل دولت در جامعه و یا تحدید حوزه عمل دولت برآمدند. بر این اساس، سنت سیاست‌شناسایی، حوزه سیاسی را حوزه خنثی و یا بی‌طرفی می‌داند؛ اما در اسلام، حوزه سیاست از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به دلیل عدم تفکیک حوزه فردی و اجتماعی در اسلام، بسیاری از واجبات فقط در سایه حکومت اسلامی امکان‌پذیر است و کارکرد حکومت فقط به امور دنیوی محدود نمی‌شود؛ بلکه امور معنوی را نیز در برمی‌گیرد. به همین دلیل است که پیامبر اسلام، حاکم جامعه اسلامی نیز هست. بنابراین، در اسلام، حوزه سیاسی نه محدود است و نه در بدو امر مذموم؛ بلکه نیکویی یا نکوهش آن بستگی به عملکرد آن دولت و یا نظام دارد.

تفکرات مرتبط با چندفرهنگی‌گرایی، خاص جوامعی است که در آن، عمدتاً فرهنگ‌های مختلف با پیشینه و منظر متفاوتی، مجبورند با یکدیگر زیست کنند. بر این اساس، این رویکرد برای جوامعی همانند جامعه ما کاملاً تطابق ندارد. در عین حال، رویه موجود در این رویکرد، از این قابلیت که برخی از مشکلات جوامعی همانند ما را برطرف سازد، برخوردار است. متأسفانه در کشور ما هنوز رویکردهای دوره ابتدای شکل‌گیری دولت مدرن و سیاست‌های ایجاد ملت ناب<sup>۱</sup> در دستور کار است. تحولات فزاینده امری، نه رویه‌های نامناسب پیشین را می‌پذیرد و نه در صورت مقاومت، امکان تداوم دارد. بر این اساس، توجه و ایجاد فضای مناسب برای خرده‌فرهنگ‌های موجود در کشور، هیچ دلیلی برای واگرایی نیست؛ بلکه مشکل در سیاسی‌شدن مباحث فرهنگی است. باید بین تحمیل اجباری و پذیرش عقلانی مباحث

جدید، یکی را انتخاب کرد که به نظر می‌رسد فقط دومی می‌تواند مدیریت مناسب بحران را امکان‌پذیر نماید.

در مجموع، کتاب پارک از میان انبوه آثار منتشره در مورد چندفرهنگی‌گرایی، اثری ارزشمند است؛ به گونه‌ای که برای مطالعه و فهم مناسب از چندفرهنگی‌گرایی، نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.

**دکتر داود غرایاق زندی**



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## یادداشت‌ها

۱. ن. ک. به استیو فتون، قومیت: فرهنگ، نژادپرستی و طبقه، ترجمه داود غرایاق زندی، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، زیر چاپ.

2. Peter McLaren, "White Terror and Oppositional Agency: Towards a Critical Multiculturalism, in David Theo Goldberg, *Multiculturalism: A Critical Reader*, Oxford and Cambridge, Blackwell, 1994, pp.47-53.

3. Charles Taylor, *Multiculturalism; Examining the Politics of Recognition*, Princeton, Princeton University Press, 1994, p.57.

همچنین ن. ک. به

- داود غرایاق زندی، معرفی و نقد کتاب «چندفرهنگی‌گرایی: بررسی سیاست شناسایی»، اثر چارلز تیلر، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۹.

- دیوید میلر، ملیت، ترجمه داود غرایاق زندی، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۳، صص ۱۶۸-۱۶۳.